

نیم نگاهی به عوامل وریشه های فلسفی و تاریخی بحران در افغانستان !

.. و چرا این خانه آتش گرفته است ؟



محمد امین فروتن

قسمت اول

خلاصه آنچه که در این نوشته گنجانیده شده :

۱ : نگاه طبقاتی و غیر توحیدی به هستی و انسان ۲ : تقابل دو گفتمان و دو قرنیت از مذهب و دموکراسی و عدم شناخت علمی از بحران ۳ : وجود مراجع متعدد قدرت در بدنه بیرونی و داخلی نظام ۴ : فقدان مؤلفه های عدالت و برابری در استراتژی نظام حاکم بر کشور ۵ : ترویج علم پرستی انحرافی ۶ : برداشت مغالطه آمیز از بحران و کاپی برداری نسخه های وارداتی ! ۷ : بر خورد دوگانه جامعه بین المللی با انگیزه تصادم منافع کشورها ی شامل در ائتلاف بین المللی ضد تروریسم در افغانستان !

مقدمه : وقتی از زمین و آسمان کشور ما افغانستان غرائز مهارنا شدنی و آهلی نا شده ای از « شهرت طلبی » ها و « ثروت اندوزی » های شرک آلود بلند است ، همه چیز و همه کس با غلط و یا صحیح آنچه را که می اندیشد و یا هم به غارت می برند آن را با آبی از « دموکراسی » و جوهری از « مذهب مصنوعی » ملبغ کاری می کنند و بسیاری از ناملائمات اجتماعی و اقتصادی را بایک گلی گوئی مبهم و فتوی گونه پدیده های ادلی و آسمانی می شمارند و حتی در این عصری که همچنان منحنی ظلم و نابرابری به اوج رسیده است و مردم سلحشور این سرزمین بازیچه همین دو قدرت جبار فکری (**سرمایه داری لبرال و مذهب مصنوعی !!**) گشته اند نباید روشنفکران روزگار که بر مسند پیامبران و همه مصلحان جهان نشسته است در راه تلاش برای نجات جامعه و مردم خود آرام نشیند و خواب « غفلت مافیائی » را بر مبارزه و جهاد مسالمت جویانه ترجیح دهد ؛ چنین است که به عنوان یک انسان باشنده همین قلمرو و مسلمان برخاسته از رودخانه تاریخی تمامی ادیان بزرگ الهی که کوله باری از درد و مسؤلیت بر پشت حمل میکنم و کم و بیش از حقیقت اسلام آگاه ام و از این انحطاط و سرنوشت نسل معاصر رنج میبرم و از فردا بیم دارم وظیفه فوری

خود دانایم تا بخاطر زدودن خرافه پرستی و جهل از چهره حقیقی مذهب بیش و پیش از پرداختن به هر مطلب دیگری به این مأموریت تاریخی بپردازم و تمامی عواملی که در به انحطاط کشاندن نسل معاصر ما نقش داشته اند نشاندهی کنم .

۱ : نگاه طبقاتی و غیر توحیدی به هستی و انسان

انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم * قرآن سوره حجرات/13

کاملاً بی معنی خواهد بود که قبل از اینکه سرشت ، هویت ، مشخصات و جوهر و خواسته ها و نیاز مندی های اصلی و فطری انسان شناخته شود ، مکتب و راه و روش و ایدئولوژی و اخلاقی و احکامی و چهار چوبهای عملی برای زندگی او تعیین نمود و یاهم بطور « ثابت » احکامی برای حیات وی بر هستی و جهان صادر کرد . نگاه عمیق به فلسفه خلقت انسان و داستان آفرینش وی یکی از آنده لوازمی اند که تعریف و هویت انسان را تکمیل می سازد . بدون شک راه اندا زیی این روش دیالکتیکی یا گفتمان خلاق فلسفی در جهان و طبیعت به مثابه یک استرئیژی تحقیقی و پژوهشی به بسیاری از معما های عصر ما بویژه پیرامون حیات پیچیده انسان که لحظه به لحظه شاهد پدیده های نو و تازه ای در زندگی میباشد پاسخ های علمی و استوار بر « عقلانیت سالم بشر » خواهند یافت . باید به اطمینان گفت که موضوع محوری و گفتمان اصلی هر ایدئولوژی و مکتب و اندیشه طرح و تحلیل همین مسأله است .

آلکسیس کارل *Alexis Carrel* فیلیسوف نامدار فرانسه معتقد است که ما نه میتوانیم قبل از اینکه از انسان و هستی تعریف مشخص و معینی بدهیم برایش مسائل دیگری را مطرح کنیم . طبیعی است نگاه و بینشی که بروی این گونه محاسبه ها و معادله ها استوار باشد به بسیاری از پرسش های فلسفی و تاریخی انسان امروزی پاسخ میدهد ، سوال مهم و اساسی ای که نزد هر انسان مجهز به جوهرنابی از « خرد و عقلانیت سالم » مطرح می کند ، همان پرسش اصلی فلسفی درباره هستی و کائنات منجمله انسان ، یا به باور خداپرستان و مؤحدان ، خلیفه پروردگار در زمین است که آیا برآستی هم این همه هستی و کائنات که انسان از تعاملات و بستران ظهور کرده است بدون یک نظم و هدفمندی که آئینه تمام نمای هستی و تاریخ یعنی « فطرت » نامیده میشوند و نخستین جلوه های آن تحکیم مؤلفه های « قسط » و درحوزه زندگی تاریخی انسان « عدالت اجتماعی » اند بوجود آمده است ؟ برای روشن ساختن این معادله باید مختصر ا توضیح داد که آیا هستی و کائنات با همه پیچیده گی های فلسفی و معادلات علمی ای که دارد بیهوده خلق شده است ؟ و اساساً فرآیند و پروسه خلقت هستی و انسان از چه حکایت میکند ؟ متأسفانه قصه و داستان خلقت انسان و همچنان مسؤلیت های این « خلیفه خدا » در زمین که اساساً برستون فورمول بندی های فلسفی و علمی استوار است از نظر بسیاری فلاسفه نامدار و هواداران سینه چاک شان مشغول تحریف و مسخ واقعیت های در تاریخ کائنات و انسان اند هستی و کائنات بدون یک هدفمندی که لازمه آن علم و خرد فلسفی باشد بوجود آمده است !! جالب و سخت شگفت انگیزانجا و آنگاه است که همین باور و عقیده دگم و منجمد نسبت به هستی و تاریخ انسان را که نه میتوان آنرا از

جنس و تبار علوم دانست بنام « اندیشه های علمی » در طول و عرض تاریخ علم و فلسفه به بشریت عرضه میدارند !! یکی از پُرسروصدا ترین و در عین حال منجمدترین تیوری فلسفی در حوزه زندگی بشر همانا « تکامل تاریخی انسان » است که بنام « ماتریالیزم تاریخی » در آغاز نیمه قرن نوزدهم گذشته توسط کارل مارکس و فریدریک انگلس بصورت فلسفه اجتماعی و بخشی از جهان بینی فلسفی و پژوهش کننده قوانین عام تحول جامعه تدوین شد. و به قول طراحان آن ، مسلماً تیوری « ماتریالیزم تاریخی » علمی است که دارای دایره کلی تر و عام تر بوده و از عرصه های مختلف ماکروسوسیولوژی و میکروسوسیولوژی جدا است. به باور پیروان این اندیشه ، پژوهشگر ماتریالیسم تاریخی یک دانشمند فیلسوف !! است و پژوهشگر جامعه شناسی و رشته های مختلف آن به دانشمند ان و محققان !! همان رشته ها اطلاق میگردد ؛ اکنون با توجه به مسائلی که در بالا آمد ، میتوان به یک کژفهمی عمیق فلسفی اشاره کرد و آن کژفهمی شرائط و مناسبات تاریخی و فرهنگی روزگاری است که فلاسفه بزرگ و بانیان اندیشه های « ماتریالیزم تاریخی » در آن زندگی میکردند ، چنانچه در مورد کارل مارکس *Karl Heinrich Marx* معروف است که وی فلسفه هیگل **فلیسوف** نامدار آلمانی را وارونه ساخت و می گویند اساس مارکسیسم آن طور که در «مانیفست کمونیست» نیز بیان شده است بر این باور استوار است که تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و در دنیای حاضر دو طبقه، **بورژوازی** و **پرولتاریا** وجود دارند که کشاکش این دو تاریخ را رقم میزند ، مگر **فریدریک هیگل Friedrich Hegel** هرگز ادعا نداشت که تمامی مسائل و دشواری های انسانی محصول وضعیت طبقاتی اند ، که به گمان او (**هیگل**) یک دولت مقتدر میتواند تضاد ها را نشانی کند و برای دشواری های موجود در جامعه راه حل های ممکن دریابد ، به باور هیگل، دولت های مورد نظر وی چنان امکاناتی را فراهم می آورد که اختلافات طبقاتی را در چهار چوبهای راه حل های پیشنهادی ممکن ، قرار میدهد ، روی همین سبب **فریدریک هیگل Friedrich Hegel** بار ها بیش از کارل مارکس به آنچه که امروز « دموکراسی » نامیده میشود نزد یکنتر است . مارکس در راستای شکل گیری بینیش ماتریالیستی خود متن کوتاهی « **در آمدی به نقد فلسفه حق هگل** » که در پایان سال ۱۸۴۳ به عنوان یک انقلابی کمونیست نوشت به این نتیجه رسید که پرولتاریا فراتر از « نیروی نقادانه معترض » اثر فلیسوف دیگر آلمانی یعنی **لودویگ آندریاس فویرباخ Ludwig Andreas Feuerbach** به پیش میرود زیرا در متن افکار و اندیشه های کارل مارکس هنوز هم آثار و رسوبات تفکر هگلی احساس میشود . نکته تازه ای که در مورد بینیش فلسفی و تاریخی کارل مارکس باید اکیداً در نظر گرفت و قضاوت های مان را نیز بر همان اصل استوار ساخت این است که : از آنجائیکه درونمایه ی متن فلسفه ماتریالیزم تاریخی نیز بیانگر رابطه انسان با جهان و هستی است ناگزیر باید شرائط سیاسی و اجتماعی حاکم بر محیطی که کارل مارکس در آن می زیست در نظر گرفت ، این مسأله از آن جهت برای ما حائز اهمیت است که نه میتوان بدون آنکه بدانیم مناسبات حاکم بر قلمرو وسیعی از اندیشه های سیاسی بویژه فلسفی یک دانشمند و فلیسوف چگونه بوده اند درباره اندیشه ها و تیوری های بزرگترین فلاسفه به یک نتیجه گیری علمی و اخلاقی رسید . چنانچه گفتیم مارکس افکار فلسفی فلیسوف نامدار آقای **فریدریک هیگل Friedrich Hegel** را که بر سه پایه اساسی استوار بود با واژگون ساختن آن چراغ راه خود قرار داد لازم است راجع به افکار و اندیشه های فلسفی

هیگل بصورت مختصر بدانیم چنانچه از خصوصیات مقولات هگل این است که او از **جنس** به **نوع** می رسد و سپس هر **نوعی** را **جنس** تازه می‌انگارد و از آن به انواع **پست تر** پی می‌برد. مثلاً اولین سه پایه فلسفه هگل، «**هستی**»، **نیستی** و **گردیدن یا شدن** است. او از هستی آغاز می‌کند. و می‌گوید هستی اولین و روشن‌ترین مفهومی است که ذهن بدان باور دارد و می‌تواند پایه مناسبی برای آغاز فلسفه باشد. اما هستی در خود مفهوم متضاد خویش یعنی **نیستی** را دربر دارد. هر **هستی** در خود حاوی **نیستی** است. **هستی** او دارای هیچ تعینی نیست و مطلقاً نامعین و بی شکل و یکسره تهی است و به یک سخن خلاء محض است. این خلاء محض همان **نیستی** است. پس **هستی نیستی** است و **نیستی** همان **هستی** است. این گذر از **هستی** به **نیستی** به **گردیدن یا شدن**، می‌انجامد و سه پایه کامل می‌شود. مقوله سوم نقیض دو مقوله دیگر را در خود دارد ولی شامل وجوه وحدت و هماهنگی آنها نیز هست. بدین گونه **گردیدن یا شدن هستی** ای است که خود **نیستی** یا **عدم** دانسته میشود. تاریخ علم و فلسفه گواه بر این حقیقت است که تمامی مؤلفه های مانند مطالعه و پژوهش راجع به هستی که از سوی فلیسوفان و دانشمندان ناموری چون **هیگل**، **فویرباخ**، **کارل مارکس** و دیگران که دربالا مختصراً بر اندیشه ها و افکار شان مکتبی صورت گرفت یا خود از بلند رتبه ترین مقامات مذهبی یعنی پاپ ها و اسقف های مسیحیت و یهودیت محسوب می شدند ویا هم "شجره النسب" اندیشه ها و افکار شان از لحاظ جوهر معنویت به مراجع بزرگ مذهبی میرسید؛ البته باید به احترام کامل خاطر نشان گردد، قبل از آنکه راجع به یک معادله مجهول فلسفی مربوط به هستی و کائنات و یاهم زندگی تاریخی توده ها که انسان با کمک از نیروی «**عقلانیت و خرد**» آنرا تجزیه و تحلیل میکند به این پرسش پاسخ ارائه گردد که این جوهر یا دیالکتیک شناخت و عقلانیت که معادلات مجهول فلسفی و یاهم مناسبات تاریخی و فرهنگی جوامع بشری را به غلط و یاهم صحیح کشف، تحلیل و تجزیه میکند از کدام جنس و چه مؤلفه های از شناخت و معرفت به حساب می آید؟ و اصولاً بر فراز قلمرو این تجزیه و پژوهش که به قول سارتر اگزستنیالیست شهیر فرانسه قلمرو یک جریان «نیاز شناس» است جریانی که از قرن های متمادی اخیراً دوباره آغاز شده است و در مقابل پدیده ها و معادلات جدید فلسفی تحلیل، و پیشنهاد خاص خود را دارد و بدین سان یک بعثت جدیدی را در حوزه هستی و تاریخ انسان آغاز کرد و راه هدایت تازه ای نشان می دهند؛ در پرتو همین استدلالی که در بالا به آن اشاره گردید میتوان گفت که طرح این گفتمان را یک مسأله «**درون دینی**» * " البته توضیح این مطلب نیز بسیار ضروری است که در راستای چنین پژوهش، پژوهشگران باید جنبه های فلسفی **دیانت** با پهلوهای تاریخی و اجتماعی **ادیان** که در مقاطع مختلفی از تاریخ بشر توسط انبیای عظام الهی از سوی خداوند (ج) بر بشر نازل گشته اند با شدت و جدیت فراوان تمییز و تفکیک گردد"، * باید دانست و نه میتوان آنرا خارج و بیرون از قلمرو فلسفی «**دیانت**» به حساب آورد. بنابراین طرح چنین گفتمان کلاسیک فلسفی که پدیده های بی نهایت هستی بویژه «**فلسفه تاریخ**» که چگونگی حیات تمدنی انسان را مورد بحث قرار میدهد، این پرسش را در اذهان عموم بشریت ایجاد میکند که چه کسی باید حکومت کند و اصولاً رابطه «حکومت» با «**دیانت**» چیست و چه باید باشد؟ چنانچه میدانیم طرح سوالات فوق کلاسیک است و لزوماً پاسخ های کلاسیک سیاسی را باید ارائه کرد، فیلسوفان گوناگون، نظریه پردازان و متفکران اجتماعی و فلسفی،

نظریات و پاسخ های گوناگون و بعضاً متضادی به این سوال داده اند اما تمامی از این فلاسفه و دانشمندان هرچند بصورت نادرست و با یک مغالطه " شبه علمی و فلسفی!! " مفهوم « عدالت اجتماعی » در جامعه را از نظر دور نداشته اند . البته باز هم با کمال احترام به اندیشه والای انسان یا به قول مولانای بزرگ که انسان را مخاطب قرار داد و گفت که **ای برادر توهمان اندیشه ای. ما بقی خود استخوان و ریشه ای** باید خاطر نشان ساخت که اکثر مدارک علمی و تاریخی همچنان کتب مقدس آسمانی نیز حکایت از چنین مفهوم والای از هستی و کائنات دارد ، چنانچه قرآن پاک بصورت روشن مبحث مفهوم دین را در سومین آیه سوره المائده اینگونه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** مطرح ساخته است . **ترجمه : امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم .** قرآن شناسان و محققان علوم دینی بالخاصه دانشمندان ادبیات زبان عرب وقتی این آیه مبارکه بویژه مفاهیم وواژه های مهم فلسفی و تاریخی آن مانند " **اکمال** " ، " **اتمام** " ، " **دین** " و " **اسلام** " را با ارتباط اجزای دیگر آیه فوق الذکر مانند " **یوم** " ، " **نعمت** " و " **رضایت** " مورد مطالعه قرار میدهند چنین نتیجه می گیرند که در این مبحث مسائل بسیار مهم و چند جانبه ای که بیشتر واژه های فلسفی و تاریخی را حمل میکند و از سوی خداوند بزرگ در یک مقطع خاص و مهمی از تاریخ بشر بر پیامبر بزرگ اسلام محمد (ص) نازل شده است گنجانیده شده اند . قابل ذکر است که برای تفسیر علمی قرآن بویژه سوره های گوناگون این کتاب لازم است که انگیزه نزول آن یعنی همان « **شأن نُزُول** » معروف در تفاسیری از قرآن با در نظر داشت شرائط کلی و اوضاع عمومی جامعه عرب که محمد پیامبر اسلام در آن زندگی میکرد و نهضت تمدن ساز اسلامی را پایه گذاری کرده بود در نظر گرفت . چنانچه اکثریتی از قرآن شناسان ، دانشمندان و محققان به این نظر اند که **سوره المائده** که یکی از آخرین سوره های قرآن است که خطوط اساسی رهبریی جامعه بشری را برای همه زمانه ها و تمامی نسل های جامعه انسانی ترسیم میکند . از آنجا ئیکه مطلوب ما دریافت مفهوم و معنی حقیقی **دین** است لهذا باتوجه معنای این واژه میتوان گفت که واژه **دین** که از **دین** اخذ شده است و بر مناسبات میان انسان ها و پدیده ها دلالت میکند که در حوزه تاریخی جامعه مدنی و در محدوده فلسفی ارتباطات و مقدرات اشیا را دربر میگیرد روی همین ملحوظ روز قیامت یا روز همان محاسبه و مقدرات نیز در قرآن " **یوم دین** " خوانده شده است .

ادامه دارد